



IRISEKAI



T.me/IriSekai



instagram.com/IrisSekai

Ashely

M.P

paniz

مترجم:

کاپتر:

تایپیست:



آه! نه نه!!



خودتو پوشون!
زود باش!





حقيقتو نمیشه پوشوند
یه نگاه بنداز



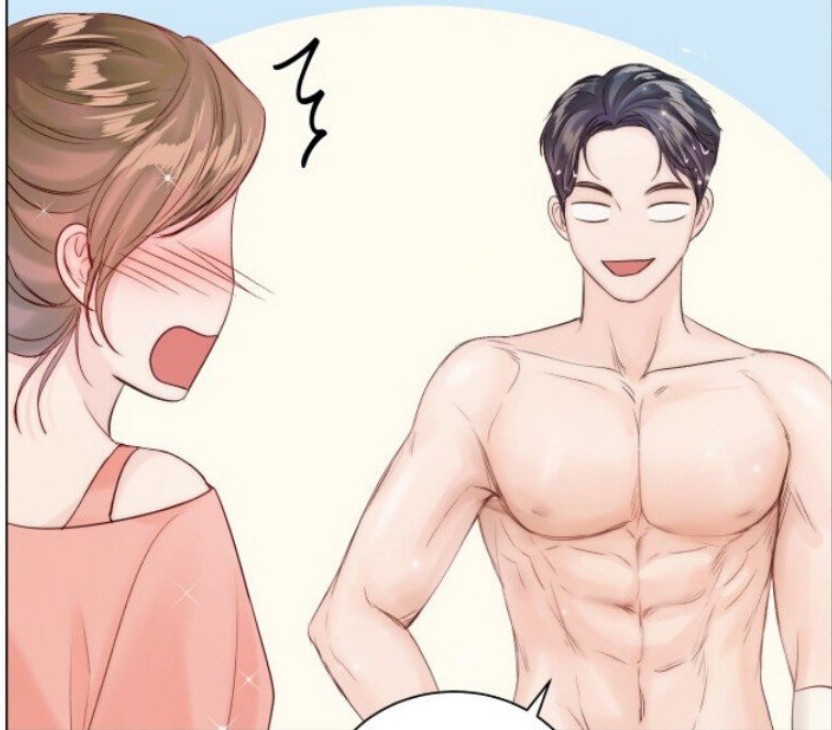


هاه؟

هاهاها!



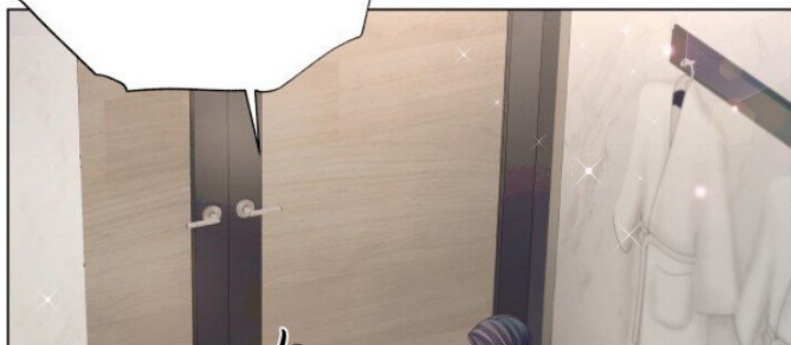
اسکلم کردی؟!



چرا قیافتو
اونجوری کردی؟

دلت میخواست
بدنمو ببینی، نه؟

نه
تو بگو یه ذره

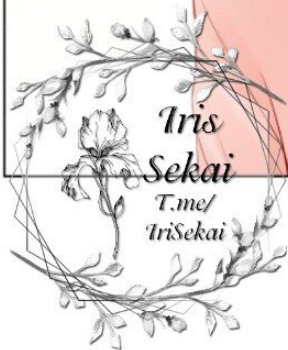




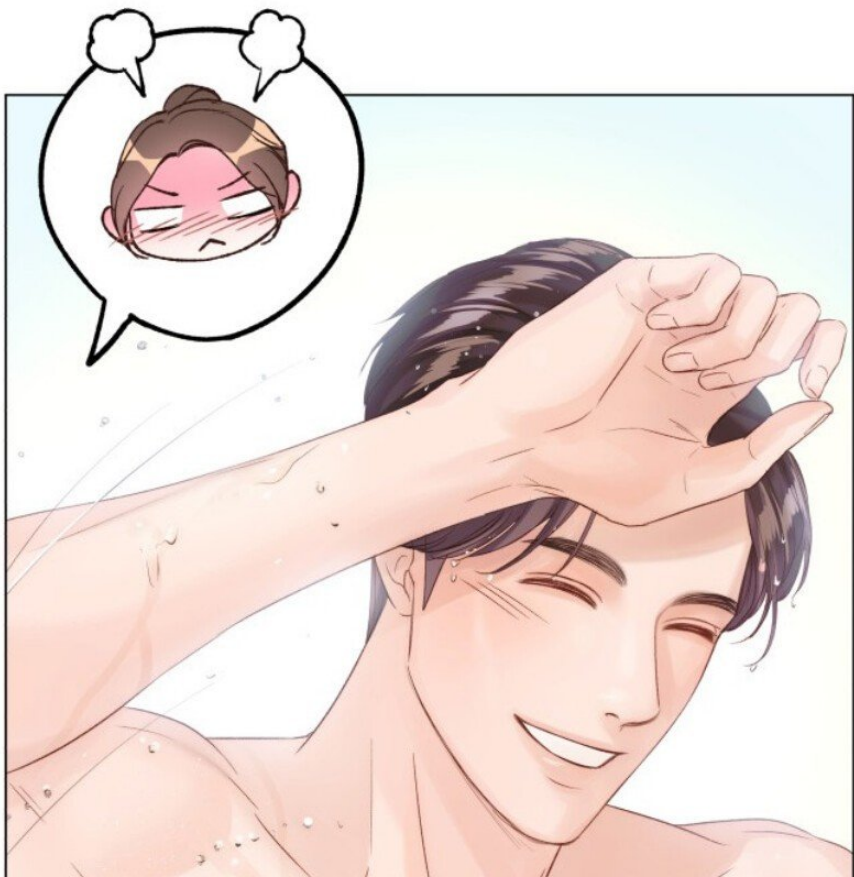
پس چرا به
تته پته افتادی؟

انگار یه جورایی
ناامید شدم

~



هیچ نشدم!

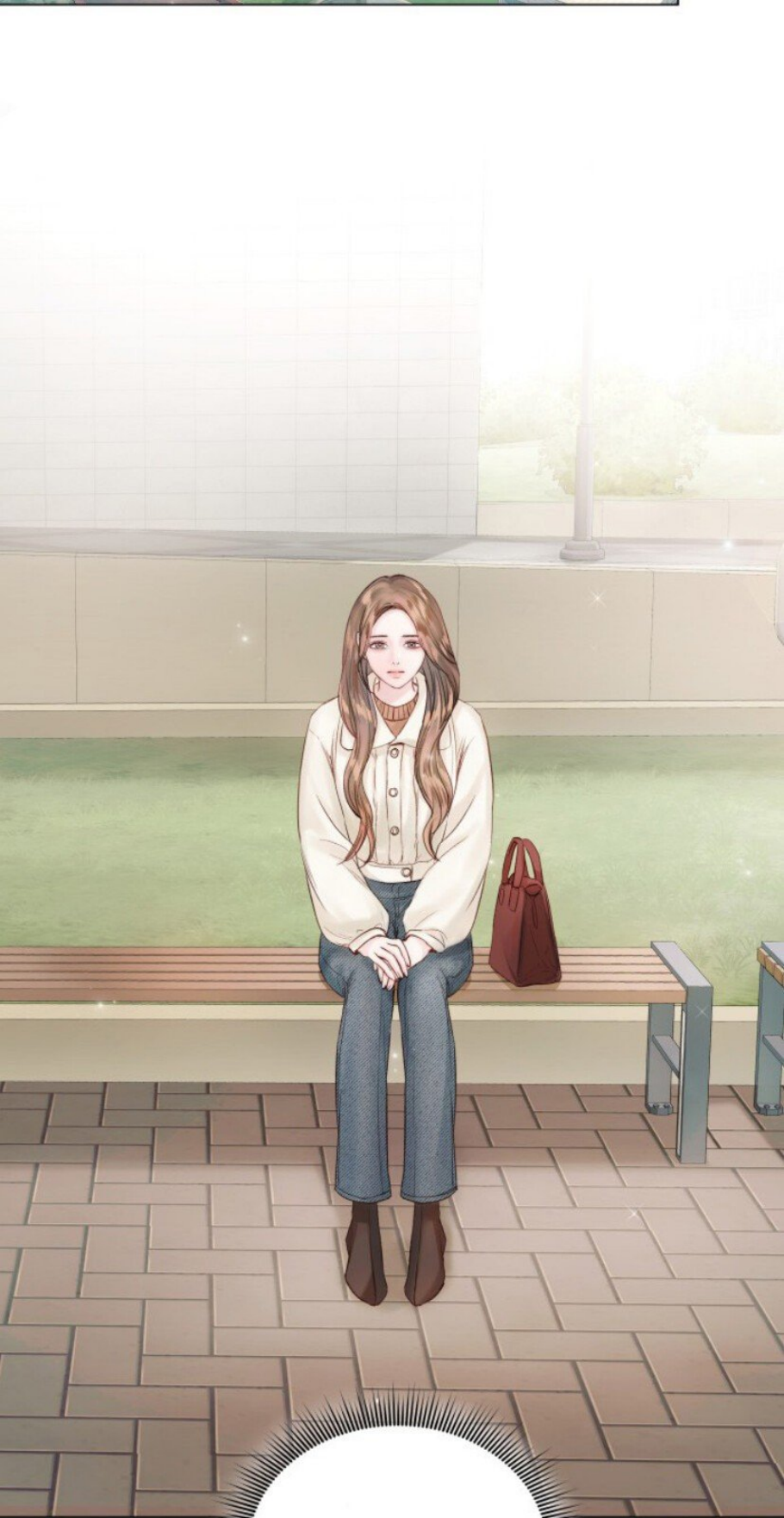




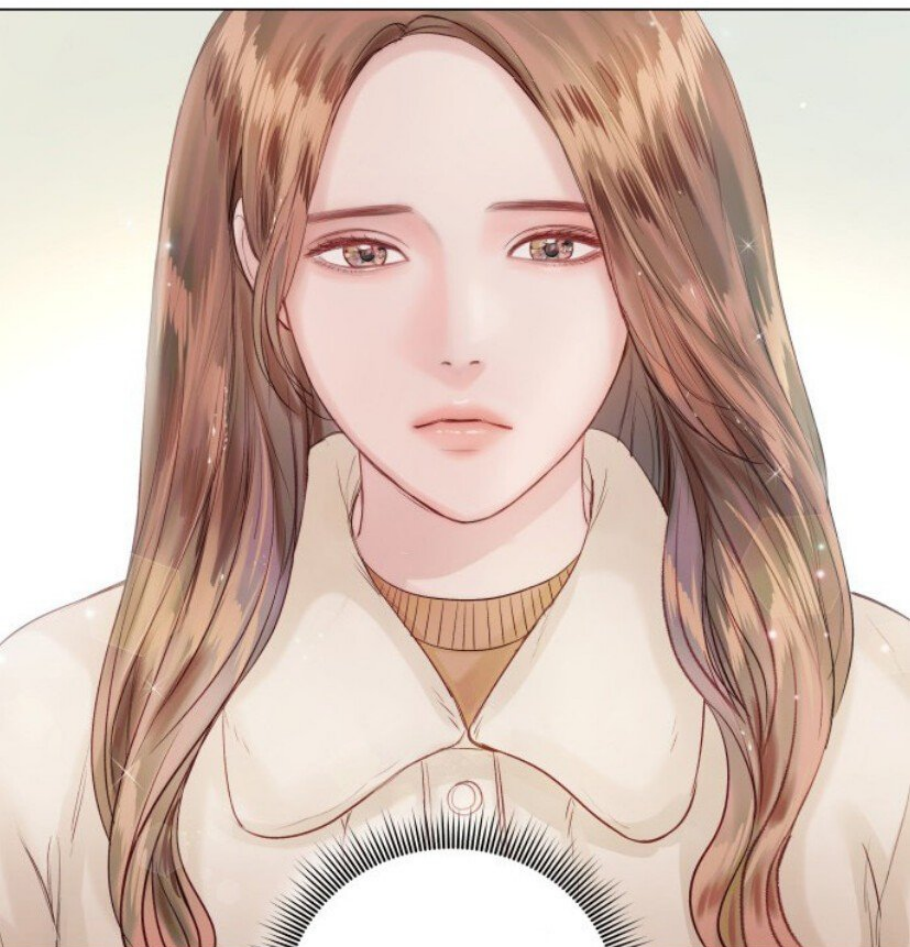
하하하하

باشه، باشه
هر چی تو بگی





الان چيکار كنم؟



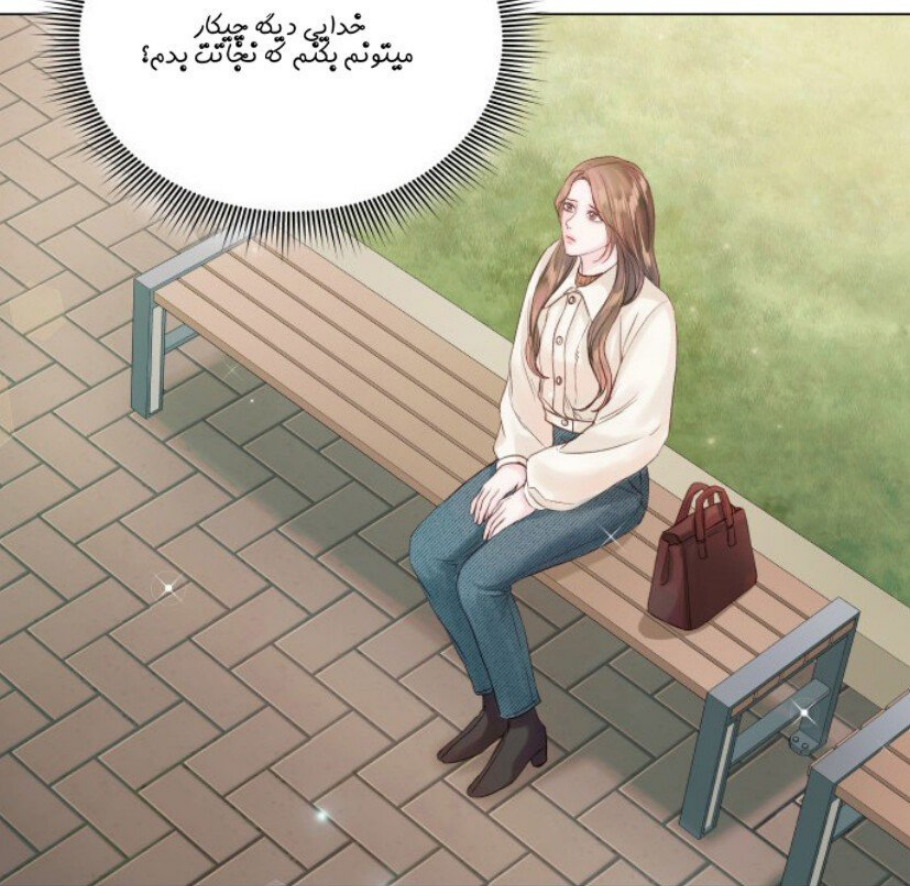
آینده رو تغییر بدم...
سعی کردم

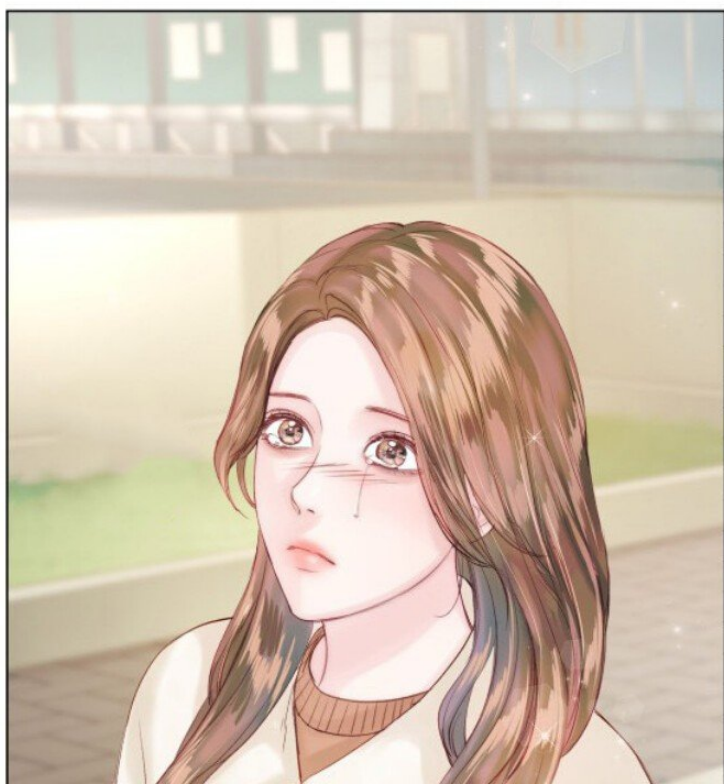
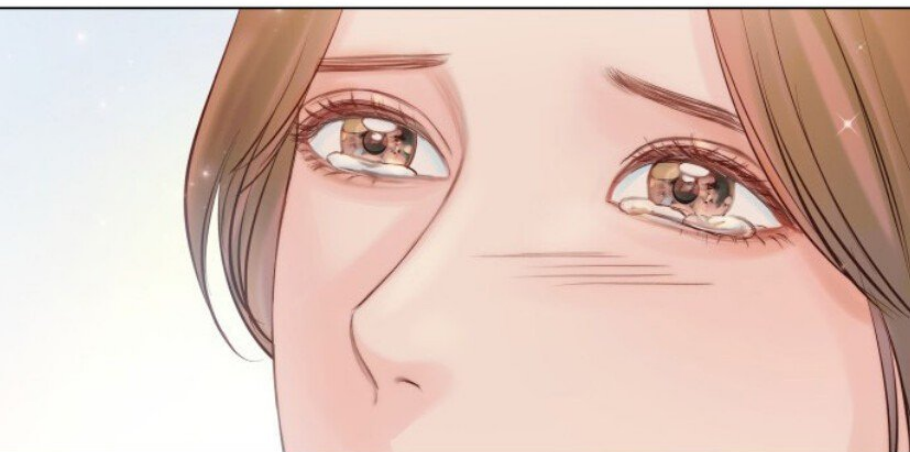




...اما بازم نتونیستم
جلوی آسیب دیدنشو بگیرم
انگار که تقدیرش این بوده که
اتفاق پیوفته

خدایی دیگه چیکار
میتونم بکنم که نجات بدم؟





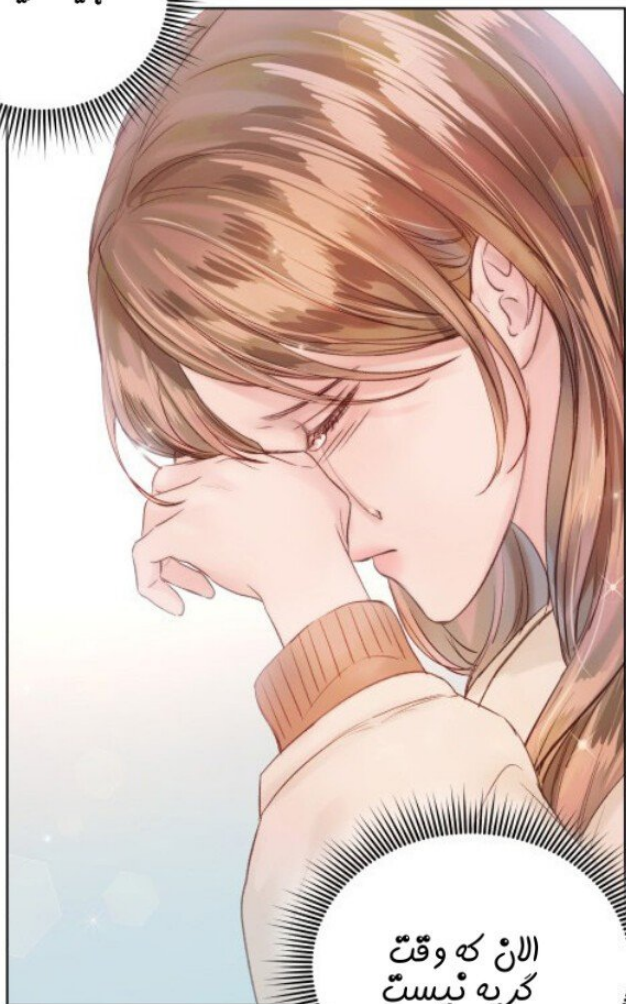


اوه

چرا دارم
گریه میکنم؟

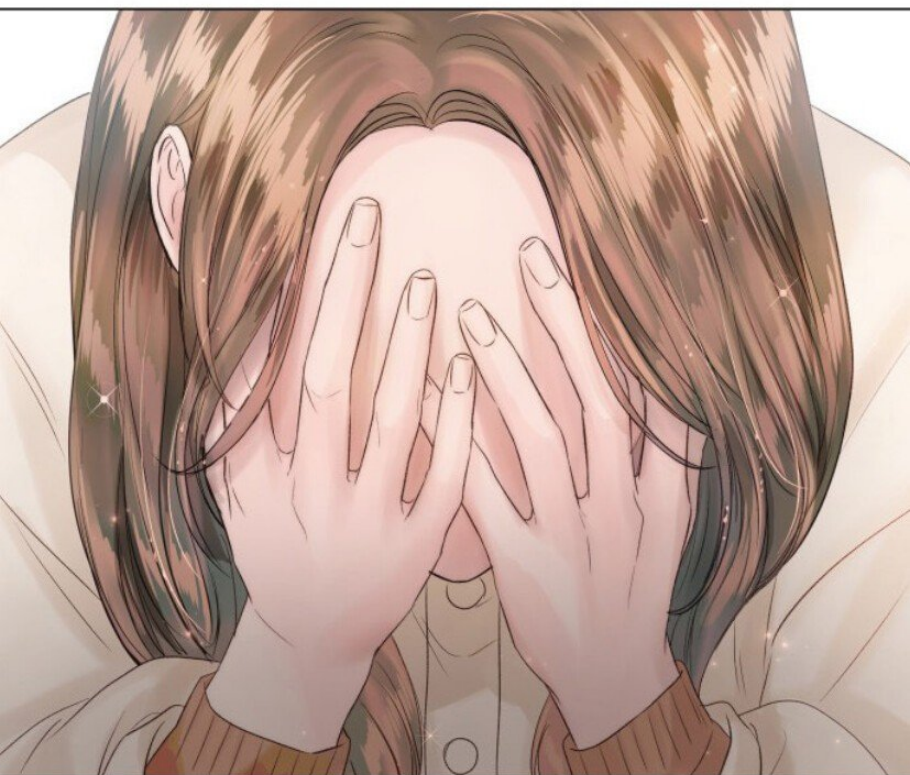


نباید گریه کنم



الآن که وقت
گریه نیست

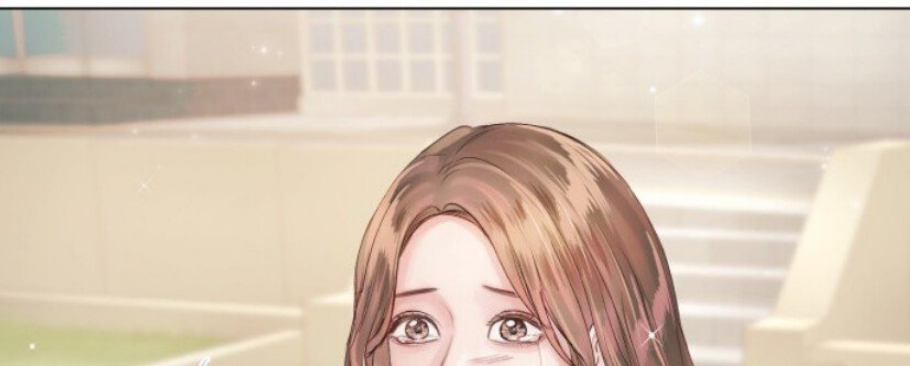




اگه دوباره تو این زندگی
از دستت بدم، من...

اگه اینجوری گریه کنی
صورتت یخ میزنه ها









دوباره همو دیدیم

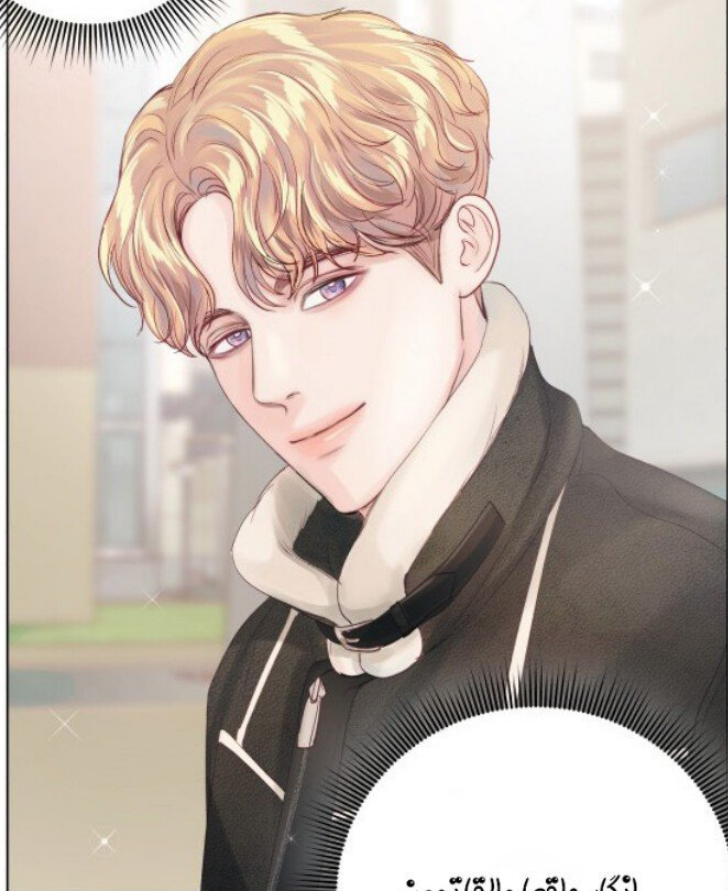
چرا...

...همیشه این جور
موقعاً سرو کلهش
پیدا میشه...؟



ازتون ... ممنونم

جدیدا خیلی بهش
پرمیخورم...



انگار واقعاً ملاقاتمون
تصادفی نیست

نکنه...!!





واقعا بهم میخوره
این کاره باشم؟



تقریبا بہت میخوره

همیشه تو موقعیتای
عجیب غریب
پیدات میشه





امروز دیگه
برای چی اینجایی؟

اسمت چیه؟

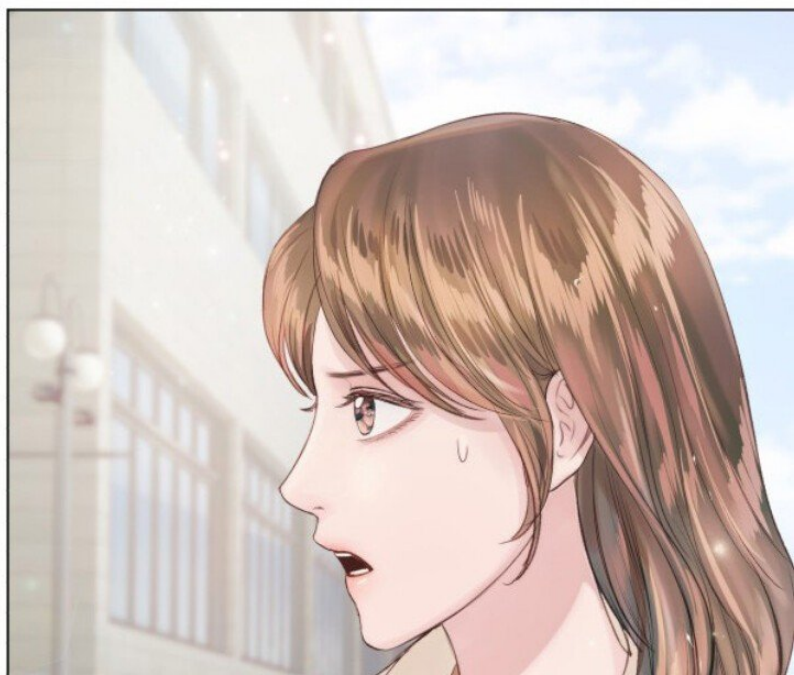
چیکاره ای؟

چرا اون موقع
اومده بودی بوسان؟

میتونم کارت شناساییتو
بینم؟



الان داری
ازم بازجویی میکنی؟





تو... از آشنای
خانم اوک که نیستی
نه؟



?

کی هست اصن؟

واقعاً نمیشناستش...؟



بیخیال بابا
فقط بگو اسمت چیه





نمیخوام بهت بگم

پس منم بهت
میگم تلایی





طلایی؟ چرا
چون موهام طلائییه؟

نه. به خاطر اینکه
اتفاقی جایی دیدمت

که طلایی قبلا بود



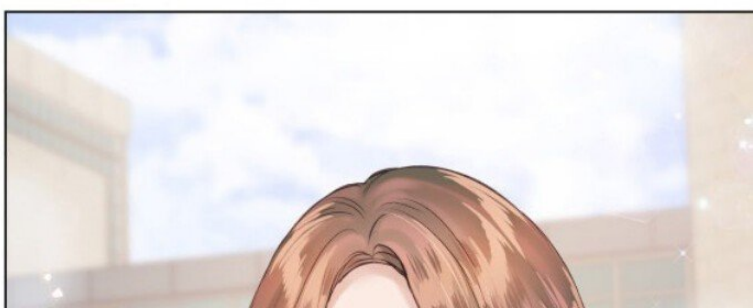


اتفاقی؟





تمام واقعیت هامون با
چیزای اتفاقی
ساخته شدن





مردم فقط میخوان
فکر کنن لحظاتی که توش
شادن اتفاقی ان



اونا تمام اتفاقاتو به هم
میافن تا سرنوشت
خودشونو بسازن

تو فیلسوفی
چیزی هستی؟

یه چیزی تو
همین مایه ها

اما خیلی عجیبه ها

همیشه تو یه زمان
عجیب همدیگه رو
مییبینیم





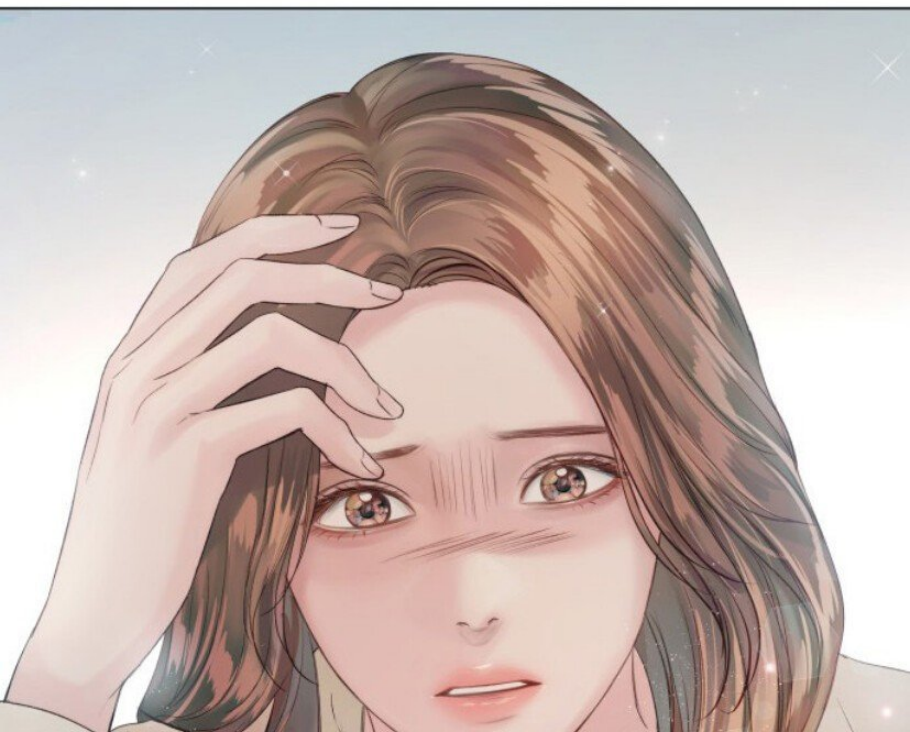
هم اون موقع تو
مزون لباس، و...

هم اون موقع تو بوسان





به خاطر اینکه اومدم
دنبال تو، افتادم تو
ولاگ اون یارو





اگه دنبال تو نمیومدم...

من و سونیه با هم
توی اون ولاک نمیوقتادیم



اون مدرک معتبری بود
که نشون داد شایعه هایی که
پشت سر همسرم گفته میشدن
همشون غلط بودن

از وقتی برگشتم به گذشته
هر دفعه به اتفاق
خطرناک افتاده...

...این مرد همیشه
تو اون شرایط
کمکم کرد



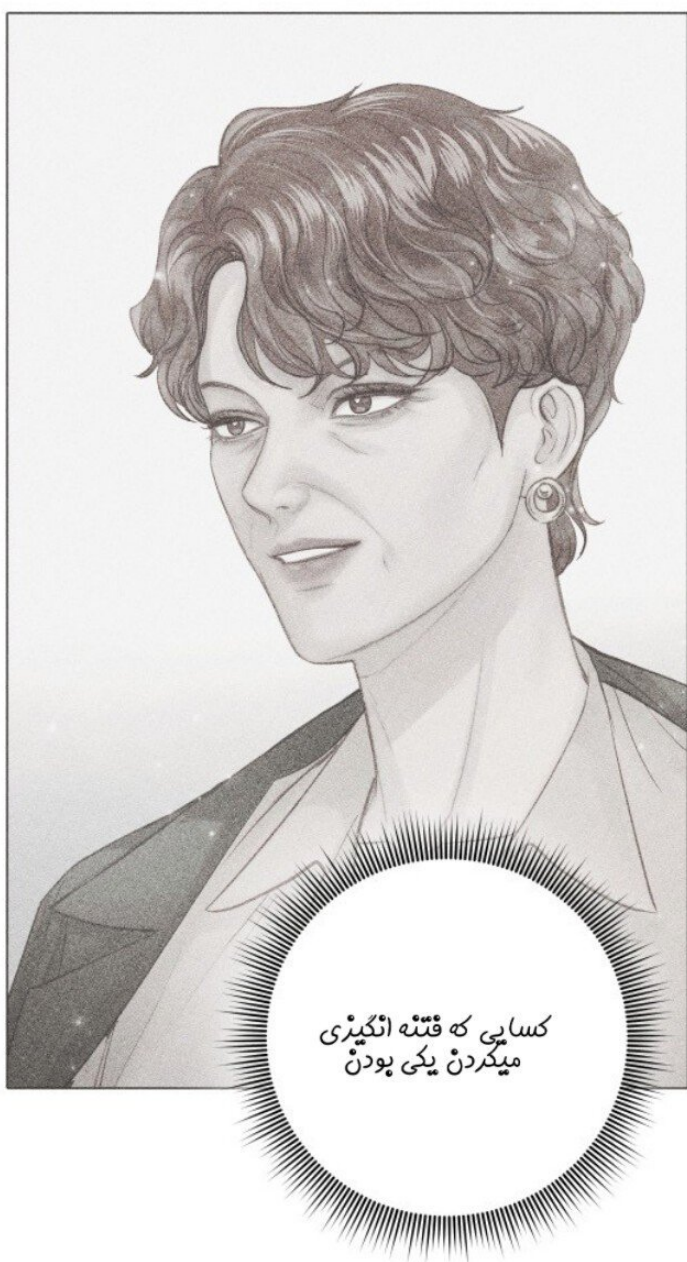


چھوڑی میسہ کہ
ہمیش اتقاقی باشہ؟

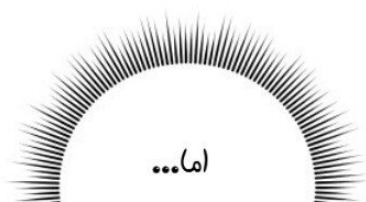


با اینکہ اپن زندگی
متفاوت از زندگی قبلیم
رقم خورد...





کسانی که قتنه انگیزی
میکردن یکی بودن



اما...



تو تنها کسی هستی
که تو گذشتم نبود

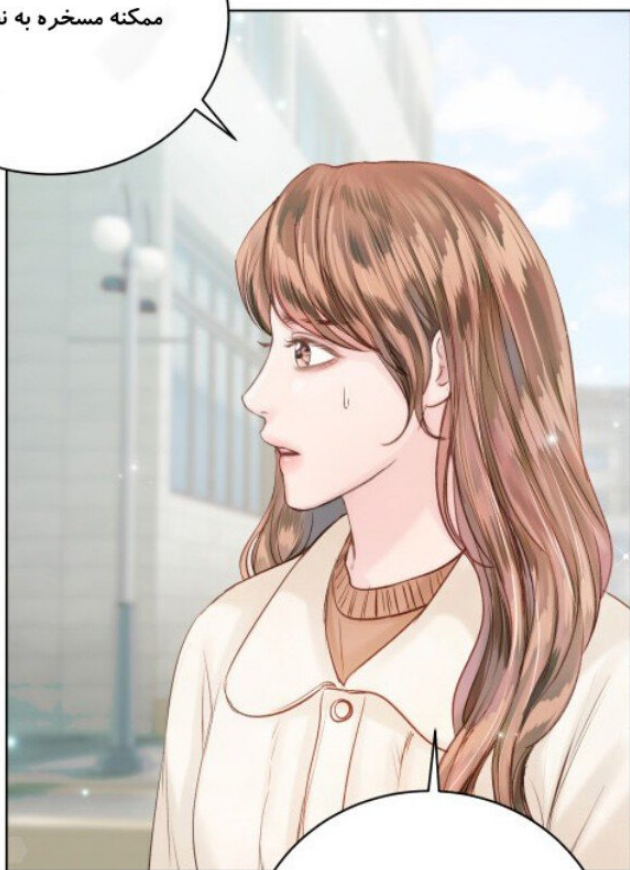


به خاطر همین...

من تو رو به چشم
یه آدم نمیبینم



ممکنه مسخره به نظر بیاد...



من یه بار
زخم طلایی رو درمان کردم





روز عروسی، جایی که
اولین بار تو رو دیدم
در اصل برای درمان زخم طلایی
اونجا اومده بودم

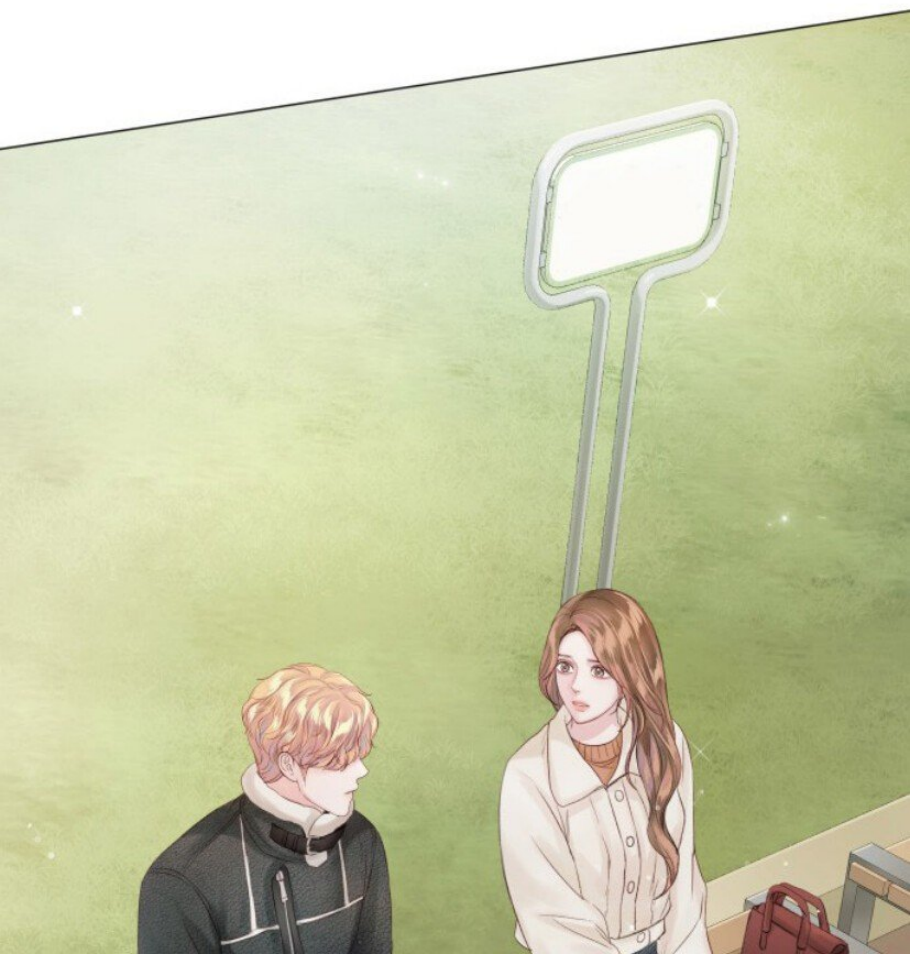


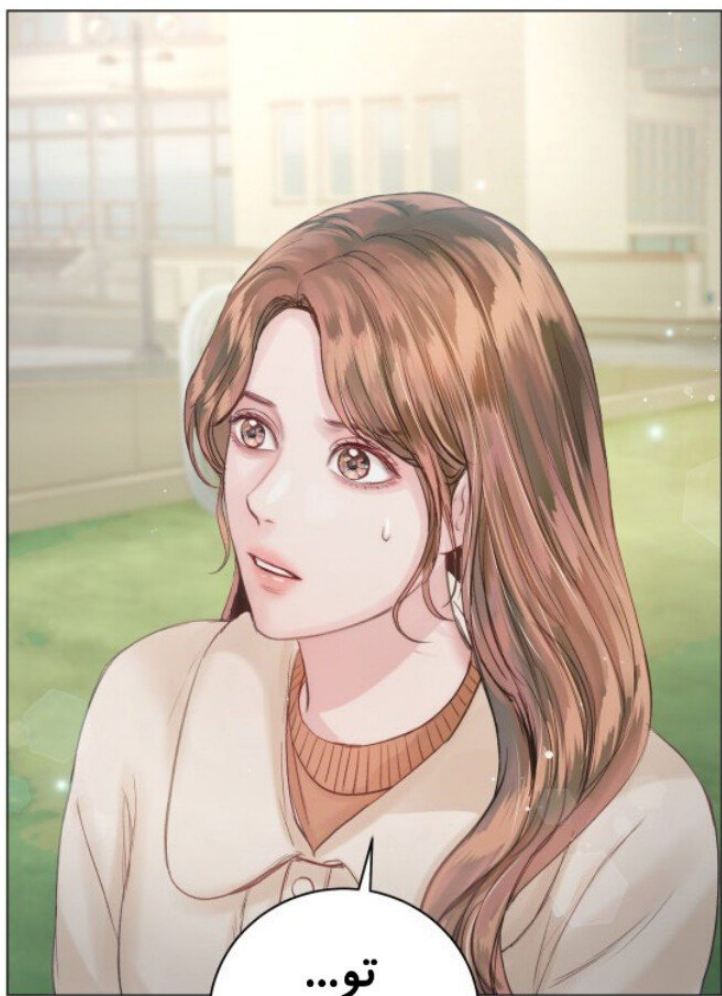


اما تو به جای
طلایی اونجا بودی



بعد از اون، آینده
کم کم تغییر کرد...





تو کی ہستی؟







جوین شدن
تو چنل لایک و
کامنت یادت نره